



۲۰۱۷/۰۱/۲۱

حامد نوید

## خصوصیات پدیده های هنری افغانستان

تحقیقات باستانشناسی در مندیگگ قندهار، هده، لوگر، کابل، بگرام، کاپیسا و پروان، معبد سرخ کوتل در بغلان، شهر گمشده یونان باختری آی خانم در ولایت تخار، آثار ناب طلا تپه در شبرغان، و موجودیت آثار و آبدات تاریخی از بدخشان و بلخ تا هرات و غور و فراه و از آنجا تا غزنه، زابل و پکتیا، و از بامیان تا سمنگان، جوزجان، فاریاب و بادغیس شاهد ظهور مدنیت هایست که در درازای تاریخ درین سرزمین انباشته شده؛ بقول ژنین ابویر مورخ فرانسوی:

" هیچ جای افغانستان نیست که در آن اثری از تمدنهای گذشته وجود نداشته باشد."

آشکاراست که شیوه های هنری کشوری با این گستردگی ساحات تاریخی، دارای خصوصیات و ویژگی هایست که باید با دقت مطالعه شود. یکی از پدیده های ناب آثار هنری قدیم افغانستان پیکره هانیست که با زیبایی خاصی



مجسمه نیمه برجسته (رلیف) گچی «آرس» خدای جنگ  
و مجسمه سه بُعدی یا آزاد «جنگجوی ساکه»

(بگرام) قرن اول و دوم میلادی - موزیم ملی افغانستان

به اهتمام ملالی نظام

درین سرزمین ایجاد شده و پیشرفت هنرهای تجسمی را درین سرزمین گواهی میدهد. از نگاه ساختار هنرهای تجسمی به شیوه نیم برجسته (رلیف) Relief و مجسمه های آزاد (سه بعدی) Free-standing (سه بعدی) تقسیم میگردند که هرکدام به اشکال مختلفی تبارز میابند. در هنر قدیم افغانستان هر دو نوع این پیکره ها تجلی گسترده دارد که مطالعه آن از نگاه شکل و محتوا لازم و ملزوم یکدیگرند.



در علم زیبایی شناسی Aesthetics از دیدگاه فلسفی سبک شناسی سراب گرایی Illusionism به شیوه ای اطلاق میگردد که هنرمند در آن با عاریه گرفتن وسایل و مواد دست داشته سرابی از حقیقت دیگری را خلق نماید، یعنی با ایجاد سرابی از حقیقت پنداری، بیننده را به ابعاد فراتری از حقیقت موجود رهنمون میگردد. این شیوه که از جمله صنایع بدیع هنری بشمار میرود، در برخی از آثار کشف شده از معبد هده جلال آباد و نیایشگاه پایتاه واقع در کاپیسا به وضاحت بچشم میخورد. بطور مثال در مجسمه بودای نشسته در معبد هده، هنرمند با عاریه گرفتن مواد گلی و گچی، سرابی از پارچه حریر لباس بودا را بوجود آورده و با پنهان نمودن پایه باریکی که در پشت قبای بودا جابجا شده فضائی را خلق نموده که پیکره بودا را در حال صعود نشان میدهد. ایجاد سرابی به این ظرافت هنری و اینکه گل نیلوفر و صعود بودا چه معانی ژرف فلسفی را ارائه میدارد، مبحث مفصلی است که در فصل های آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت اما مسأله مورد بحث درین بخش تشریح شیوه های ناب هنر پیکره سازی افغانستان در دوره های مدنیت های پارینه آن میباشد.

از نگاه کاربرد مواد، پیکره های تراش یافته از سنگ، مجسمه های ساخته شده از مواد گلی و گچ، مجسمه های ایجاد شده با گل پخته یعنی گداخته شده در کوره و پیکره ها و سکه های نیمه برجسته ریخته شده از فلزات از افغانستان بدست آمده است که هرکدام از ارزش هنری و زیبایی خاصی برخوردارند.

از نگاه محتوا و شیوه کار، سبکهای هنری شگوفا شده در افغانستان دارای خصوصیات اصالتهای هنری و ممیزاتی است که آنرا از آثار هنری کشورهای همجوار متفاوت میسازد.

### مقایسه پدیده های هنری افغانستان قدیم با هنر فارس قدیم:

از نگاه ساختار و پرداخت هنری اکثر مجسمه های ساخته شده در افغانستان پیکره های آزاد سه بُعدی (Free-Standing) هستند؛ مانند پیکره های باستانی بلخ کهن و پیکره های معبد هده و فندقستان؛ درحالیکه در فارس کهن مجسمه های سه بعدی بسیار کم بنظر میرسد. یعنی مجسمه های دوره هخامنشی و ساسانی بیشتر پیکره های نیمه برجسته و از یکسو چسبیده به دیوار استند. در سبک مجسمه سازی فارس قدیم از نگاه شیوه تراش سنگ و ایجاد اشکال آدمی و حیوانات تأثیرات آشکار هنر بابل آنقدر هویداست که حتی در بسی موارد نمیتوان در میان آنها فرقی قایل شد، درحالیکه در آثار باستانی کشف شده از افغانستان تأثیرات هنر بین النهرین بسیار اندک و حتی نادر است.



تصاویر دست راست بالا و پائین: نمونه از هنر قدیم بین النهرین. تصاویر دست چپ بالا و پائین: نمونه از هنر دوره هخامنشی فارس.

به همین ترتیب از نگاه محتوا نیز آثار هنری فارس عصر هخامنشی که همانا تداوم شیوه هنری بین النهرین باستان است، بیشتر بر طرز تفکر تصورگرایی و عنصر فکری Zoomorphism زومورفیزم یعنی تجلی انسان در هیأت پرندگان و حیوانات و نماد های آن استوار میباشد، درحالیکه چنین خصوصیتی در آثار هنری کهن افغانستان دیده نمیشود. پدیده های باستانی افغانستان دارای خصوصیات کاملاً متفاوتی اند که در آن ریالیسم و طبیعت گرایی بیشتری نسبت به هنر فارس قدیم و بین النهرین باستان دیده میشود. یعنی موجودیت پیکره هایی با سر انسان و با بدن حیواناتی چون گاو و شیرهای با بالهای بزرگ و گشاده که مظاهر قدرت و افتخار در فرهنگ مشترک بین النهرین و فارس است، در هنر قدیم افغانستان کمتر بچشم میخورد. اکثر پیکره های کشف شده از حوزه ارغنداب و هیلمند و بلخ کهن بیشتر با شیوه ریالیستیک یا طرز دید حقیقت گرایانه Realism ایجاد گردیده اند که فرهنگ و پرداخت هنری کاملاً متفاوت، جداگانه و مجزایی دارند

آنچه از نگاه تاریخ فرهنگ و مدنیت اهمیت دارد شرح این حقیقت است که مردم یک حوزه فرهنگی شیوه های هنری را نظر به شرایط محیطی، عنعنات، عقاید و باورهای سنتی خود شکل میدهند و ایجاد مینمایند، یعنی

رفتار، عادات اجتماعی Social Behavior و عقاید دینی در خلق فرآورده های هنری و ادبی یک حوزه فرهنگی نقش سازنده دارند. نظر به مطالعات دانشمندان در سرودهای ویدی و اوستایی، باشندگان سرزمین کنونی افغانستان در ساحت فرهنگی ای به رشد اجتماعی رسیدند که در میان چهار رود بزرگ اخشیس (آکسوس) یا آمو، هره ویتی (هریوا یا هریرود)، هره سکتی و ایتومند (ارغنداب و هیرمند) و رود کوبها و سندهو (دریای کابل و سند) قرار داشت. آنچه که از نگاه ساختمان طبیعی به فرهنگ آریانای باستان، خراسان ادوار اسلامی و افغانستان امروز ارزش معنوی خاصی می بخشید، موجودیت رودهای فراوانی بود که از قتل شامخ پاراپامیزاد و هره برزتی شامل کهساران پامیر، البرز بلخ، هندوکش و کوه بابا به دره ها و جلگه های این فلات مرتفع سرازیر میشد. چنانچه از مطالعه سرودهای ویدی و اوستایی برمیآید که این رودباران خروشان در نزد باشندگان این ساحت مقدس بودند و منبع حیات شمرده میشدند. بطور مثال در ریگویدا و سماویدا سروده های زیادی در وصف دریای اخشیس (آمو)، کوبها (دریای کابل) کرومو (کرم) تا به سندهو با حرمت و ستایش یاد گردیده، و به همین گونه در اوستا در نیایش رودهای اخشیس، هره اسکتی، ایتومند و هریوا سروده های زیبایی وجود دارد. درین رابطه شادروان کامل انصاری کتاب مفصل و ارزشمندی بنام «سرزمین رودهای مقدس» نگاشته که مطالعه آن فرهنگ طبیعت گرایانه این مرزبوم باستانی را شرح میدارد. بدیهیست که حرمت گزاری به پدیده های طبیعی در ثقافت دهقانی آن های باستان، شیوه هنری ریالستیک و طبیعت گرایانه این مرز و بوم را رنگ خاصی میبخشید. از روی آثار باستانی ساحت بلخ تا مرو حدس زده میتوانیم که هنرمندان آن بخاطر حفظ اصالتهای طبیعی آنچه را که از محیط برداشت مینمودند با حفظ سپاس به پدیده های طبیعی، بازتاب داده و در آن تصورات میتافیزیکی خویش را نمی افزوده اند. بگونه مثال این طرز دید حقیقت گرایانه (ریالستیک) را در پیکره فلزی سرو گردن یک اسپ که از بلخ کشف شده و در حدود ۴۳۰۰ سال قدامت تاریخی دارد، بوضاحت دیده میتوانیم.



مجسمه فلزی سر و گردن یک اسپ برخوردار از تناسب عالی و زیبایی هنری ریالستیک مربوط مدنیت باختر یا بلخ باستان - هزاره دوم ق.م.

از جانب دیگر، اعتقاد مردم به خدای یگانه در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد مسیح باعث آن شد تا هنر تصویری ممثل خدایان گوناگون در سرزمین رودهای مقدس طرفداران زیادی نداشته باشد. در افغانستان قدیم پس از دوره ارباب الانواع پرستی که نمونه های آن در مغاره های هزارسم سمنگان و مندیگک کندهار به مشاهده رسیده و مربوط به ادوار پیش از شروع مدنیت شهریست وجود داشت، اما در نیمه هزاره سوم پیش از میلاد اعتقاد به پرستش خدای یگانه در بلهیکا (بلخ کهن) و حوزه ثقافتی دریای آمو آغاز شد. برهه من *Bar-Ha-Man* به اساس ترجمه سرود های ویدی در زبان سانسیکریت، معنی خدای یگانه ای را میداد که موجودیتش ماورای عقل و ماورای زمان و مکان بوده و از یک هسته آتشین نور پدید آمده<sup>۱</sup>. این خدای یگانه در نزد آریایی های باستان منبع پرستش و مرجع نیایش بود، که آنرا به هیچ موجود تخیلی دیگری تشبیه نمیکردند. هنگامیکه این مردمان باستانی در طی سالهای متمادی درحوالی ۱۸۰۰ ق.م. ازحوزه آمو بسوی حوزه سند و سرزمین بهارات، یعنی هند هجرت کردند و عقاید شان با مردمان بومی آنسامان درآمیخت، برهه من خدای یگانه به برهما با تجلی سه گانه یعنی برهما-خالق، ویشنو-ترمیم کننده و شیوا - ویران کننده، مبدل شد. این تجلی سه گانه میتافزیکی (ماورا الطبیعه) را در مذهب هندوئیسم بنام تری مورتی *Trimurti* یاد میکنند که هر یک خدایان زیردستی دارند و بگونه تصویری در پدیده های هنری هند تبارز میابند. ازینرو در هنر افغانستان قدیم برخلاف عنعنات باستانی هنر هندی، به پیکره های تخیلی زاده ذهن بشر بر نمیخوریم. در آئین اوستائی مروج در بلخ کهن آهورمزدا نیز منحصیث خدای یگانه و ذاتی ماورای تصور آدمی پرستش میگردد. گسترش آئین یکتا پرستی *Monotheism* در جامعه کهن سرزمین ما باعث آن گردید تا پیکره های خدایان ایجاد نگردد و فرشتگان و قهرمانان افسانوی بشکل انسانهای طبیعی ساخته شوند. این طرز فکر و اندیشه سبب گردید تا اکثر هنرمندان به طبیعت گرای و سبک ریالیسم رو آورند.

به اساس تحقیقات دانشمندان یونیورستی لایدن درهالند<sup>۲</sup>، افغانستان امروزی در قلب مدنیت آریانا و بجه یا آریانا که از گندهارا و خیبر تا مرو گسترده بود که شامل اراکوزیا، هریوا و درانگیانا میگشت. از آنجائیکه بلخ زادگاه نخستین تمدن اوستایی بشمار میرفت این سرزمین فرهنگ خاصی داشت که مدنیت هلنی یونان قدیم پس از لشکرکشی های اسکندر مقدونی با ارزش های فرهنگی این تمدن درآمیخت و تمدن فرهیخته یونان باختری در قرن سوم میلادی پا بعرضه وجود نهاد. از آنجائیکه شیوه های هنری پیشرفته از دیر زمانه ها درین سرزمین وجود داشت، هنرمندان باختر که شامل کابل، بگرام، کاپیسا، پروان، بامیان، لوگر و ننگرهار میگردد، اساسات هنر کلاسیک یونان را به نکویی فراگرفتند و با افزودن ارزشهای فرهنگی، عقاید و طرز دید خویش، سبکهای هنری بینظیری را در منطقه ایجاد کردند که از آنجمله میتوان از گنجینه های ناب طلا تپه، پیکره های عظیم بوداهای بامیان و آثار بی همتای معبد هده و معبد فندقستان در ولایت پروان یاد کرد. شیوه ریالیسم قوی ای که در آثار مجسمه سازی عصر کوشانیها شگوف گشت هنر پیکره سازی افغانستان را نه تنها از نگاه شکل از مجسمه های

<sup>۱</sup> *Stephen Philips (1998), Routledge Encyclopedia of Philosophy: Brahman to Derrida (Editor; Edward Craig), Routledge, pages 1-4*

<sup>۲</sup> *Ancient Ariana: From the Aryans to the Medes. 1500 BCE-501 BCE, Dr. W. J. Vogel sang Leiden University, Holland*

نیمه برجسته دوره ساسانی های پارس متفاوت میسازد، بلکه با داشتن محتوای ملهم از فلسفه بودیزیم تفاوت فرهنگ افغانستان قدیم را با فارس بیان میدارد زیرا در سراسر سرزمین فارس خبری از فلسفه بودیزیم و هندویزیم نیست و این فرق عمده هنرهای تصویری و تجسمی افغانستان با هنر پیش از اسلام ایران است. ازینرو فرهنگ ارتقا یافته ایکه از قرن اول تا هفتم میلادی در افغانستان شگوفاً شد تفاوت های کلی با هنر فارس دارد و همچنان متمایز از هنر بومی سرزمین هند است. این تفاوتها را میتوان در طرز دید هنری، شیوه کار، و همچنان در کاربرد موادیکه آثار هنری توسط آن آفریده میشود، ملاحظه کرد. البته تأثیراتی را که شیوه های هنری سرزمین های همجوار بالای همدیگر در اثر روابط انسانی میگذارند نمیتوان کاملاً نادیده گرفت، از آنجاییکه فرهنگ جوامع بشری تأثیر پذیر از همدیگرند و انسانها از هم می آموزند.

پایان قسمت اول اثر تحقیقی

